

اعتراضات دانشجویی و وظایف دانشجویان کمونیست گفتگوی مصطفی اسد پور با بهرام مدرسی، اسد گلچینی و کورش مدرسی

اول نوامبر ۲۰۰۴ - ۱۱ آبان ۱۳۸۳



مصطفی اسد پور: دور جدیدی از اعتراضات دانشجویی یکی پس از دیگری دانشگاهها را فرا میگیرد. هرچند این اعتراضات بر سر قیمت ژتون غذا و یا وضع خوابگاه ها باشد، توجه جامعه را بشدت بخود جلب کرده است. اما محیط دانشگاه یک زمین بکر نیست و سابقه طولانی از مبلزه و کشمکش را پشت سر دارد که ۱۸ تیر و ۱۶ آذر سال گذشته از آن جمله است. انتظارات از این محیط و این اعتراضات کدام هستند؟ چه پتانسیلی دارند؟ این اعتراضات در فعل و انفعالات بزرگتر جامعه چه نقشی میتوانند ایفا کنند؟ میزگرد به این مسائل خواهد پرداخت. بهرام مدرسی لطفا بحث را معرفی کنید.

mostafa.assadpour@telia.com



bahram-modarresi@free.net.de

بهرام مدرسی: امروز از جنبش دانشجویی صحبت میکنم و فعلا

در باره این بحثی ندارم که آیا بکار بردن لفظ جنبش دانشجویی اینجا درست است یا نه. و آیا به این اعتراضات میشود نام جنبش را داد یا نه. آنجا که صحبت از جنبش دانشجویی میکنم، منظورم همان واقعیتی است که بیرون از این جلسه و حزب، در جامعه مردم آنرا بعنوان جنبش دانشجویی برسمیت شناخته اند. جنبشی که سابقه ای داشته، مبارزاتی کرده و زندانیانی داده و فعلا با هر تغییری که ما از آن داشته باشیم، جامعه از آن بعنوان جنبش دانشجویی یاد میکند. جنبشی که تفاوت‌های زیادی با مثلا جنبش کارگری دارد. ولی قبل از آن باید پرسید که چرا این بحث ضروری شده و

باید درباره آن صحبت کرد. جنبش دانشجویی یکی از تنها جنبش‌هایی بوده که طی ۶ یا ۷ سال گذشته که توانسته کل فضای سیاسی جامعه ایران را حول خود قطبی و تحت الشعاع خود قرار بدهد. مقاطع مختلفی را از خود نشان داده است که ۱۸ تیر یکی از آنها بود، ۱۶ آذر های مختلف و یا امکانات مختلفی که در دوره آغاز حیات دوم خرداد از آنها استفاده کرد.

فکر میکنم بحث در این باره اهمیت دارد. آن جریان سیاسی که بتواند مهر خود را به جنبش دانشجویی و اعتراضات دانشجویی در جامعه و در سطح آن الیت روشنفکری محیط‌های دانشگاهی بزند، نصف داستان رقم زدن اوضاع سیاسی ایران به نفع آلترناتیو خود را برده است. وزن و قدرت تحرک جنبش دانشجویی و امکان تحت تاثیر قراردادن فضای سیاسی جامعه بوسیله آن امروز یک فاکتور واقعی است.

اولین امکانی که این جنبش امروز می تواند در این ابعاد جامعه را تحت تاثیر قرار دهد ۱۶ آذر است که امیدوارم در ادامه این جلسه به آن بپردازیم. اینکه چرا این جنبش از این امکان برخوردار شده و چگونه توانسته این موقعیت را بدست آورد و ارزیابی نکات مثبت و منفی آن، فعالین و دست اندرکارانش و گره‌گاه‌های فکری فعالین این جنبش، نکاتی هستند که در این جلسه باید به آنها بپردازیم. سعی میکنم تیتروار به این نکات بپردازم تا بحث شروع شود.

فکر میکنم که جنبش دانشجویی بعنوان یک جنبش و اعتراض متشکل اساسا از سر سیاست شروع کرد و برعکس اعتراضات و جنبش‌های دیگر مستقیما سراغ سیاست رفت. اعتراض وسیع دانشجویی آنطور که مردم در خیابان بگویند دانشجویها این کار را کردند و فلان خواسته را دارند از سر سیاست

شروع شد و با مطرح شدن دوم خرداد همراه بود. این جنبش برای استفاده از امکاناتی که تناقضت درونی رژیم به آن میداد، پرچم دوم خرداد را برای اعلام خود، خواسته ها و آرزوهایش به جامعه بهانه کرد. اینکه چرا مردم و اینجا دانشجویان از دوم خرداد استفاده کردند. درباره اینکه این جنبش دوم خردادی نبود (حتما بخشهایی از دانشجویان دوم خردادی شدند و دوم خردادی ماندند) و تنها از آن استفاده کرد را قبلا بحث کرده ایم. به هر حال جنبش دانشجویی با استفاده از این امکان مستقیما به سراغ سیاست رفت و از سیاست شروع کرد. مثل جنبش های دیگر که اول خواستهای رفاهیشان را مطرح می کنند و کم کم خواستهای سیاسی را جلو میکشند نبود. این جنبش مستقیما از دخالت در سیاست شروع کرد. چرا؟

وجود خفقان مطلق چندین ساله در محیطهای دانشگاهی یکی از فیلترهای اطمینان رژیم اسلامی در دانشگاهها بود. با انقلاب فرهنگی و کشتاری که رژیم از دانشجویان کمونیست و آزادیخواه بره انداخت، خفقان سیاهی را به محیطهای دانشگاهی تحمیل کرد. این درجه کنترل ایدئولوژیک بر محیطهای تحصیلی و دانشگاهی و تلاشی رژیم برای حفظ آن آرامش گورستانی، بی نظیر بود. در همین سالها ما بارها شاهد اعتراضات بزرگ اقشار دیگر جامعه هستیم ولی در دانشگاه ها تحرک جدی دیده نمیشود. رژیم از آنجا که میدانست که اعتراض دانشجو سرعت سیاسی شده و کل جامعه را قطبی میکند و تحت الشعاع خود قرار میدهد، تلاش چندین ساله ای کرد که آن فضای خفقان را نگه دارد و حتی بهمین دلیل امکان طرح جدی خواستهای اقتصادی و رفاهی را هم در محیطهای دانشگاهی نداد.

اولین باری که جامعه متوجه میشود که دانشجو بیرون آمده و حرفی دارد که بزند و تلاش میکند همه را متوجه خودش بکند وقتی است که کاملا با شعارهای سیاسی و با تلاشش در استفاده از تناقضات درونی رژیم پرچم دوم خرداد را بلند میکند و از این طریق مستقیما در سیاسی ترین مسله روز دخالت میکند. اینجا حتی دانشجویی هم که واقعا مسله اش تنها طرح خواسته های صنفی اش بود، میبایست بیاید و در این جنگ سیاست شرکت کند. میخوایم بگویم که بر عکس جنبش های دیگر طرح خواسته های اقتصادی اینجا از کانال مبارزه ای سیاسی میگذشت. سوپات اطمینان رژیم اینجا میشکند. ما بارها درباره اینکه چرا پدیده دوم خرداد شکل گرفت صحبت کرده ایم. این پدیده از شرایط معین سیاسی در سطح کل جامعه منتج میشد و منحصر به محیط های دانشگاهی نبود. این نوع آغاز اعتراض سیاسی در محیطهای دانشگاهی وجوه مثبت و منفی را به کل این جنبش و خصوصا به رهبران و فعالینش بخشیده است. اینجا به رهبران این جنبش میپردازم.

از وجوه "منفی" شروع میکنم:

- استفاده از امکانات "قانونی" در کار سیاسی برای این جریان به روش و تئوری و نوع کار تبدیل شد. اگر شما میگوئید که فلان کار سیاسی باید انجام بشود، بدوا نگاه میکند که ببیند در چهارچوب استفاده از امکانات "قانونی" این کار را می شود کرد یا نه؟ میبیند که بدوا با توجه به این امکانات امکان پذیر است یا نه؟ شدن یا نشدن و درست بودن یا نبودن یک عمل سیاسی را زیادی از سر "امکانپذیری قانونی" آن میبیند.

این جنبش و رهبرانش عصاهای قدیمی را کنار گذاشته اند و امروز روی پای خود ایستاده و به زبن خود حرفهایش را میزند. اما علیرغم این می بینیم که وقتی میخواهد کاری کند و سازمانی را به دست بگیرد هنوز سراغ انجمنهای اسلامی می رود و سعی میکند که از این طریق کارش را جلو ببرد. انجمنهایی که خود از رهبران افشا و کنار زدن آنها و کل پروژه دوم خرداد در محیطهای دانشگاهی بوده اند. این تناقض و این "نکته منفی" تا همینجا ما را به درجاتی از آنچه که باید می بودیم عقب نگه داشته است. در این نگرش وقتی می خواهید اعتراضی را عملا اجرا کنید تهیه امکانات گرفتن سالن و غیره با رجوع مجدد به انجمنهای اسلامی می رسد. این که آزادی تشکل و گرفتن امکانات قانونی به خواست مهم دانشجویان تبدیل نشده ناشی از این وجه و نگرش منفی است.

مناسبتهایی که میتوانیم از آنها برای سازمان دادن یک اعتراض استفاده کنیم را برای نمونه اشاره میکنم. در این نگرش گاهی سازماندهی اعتراض به بهانه مرگ فلان شاعر دوم خردادی یا سخنرانی این یا آن فرد متصل به دوم خرداد قابل قبولتر از سازماندهی اعتراض بمناسبت ۸ مارس است. حتما فراخوان یک میتینگ به مناسبت ۸ مارس کار سختتری در مقایسه با میتیگی به مناسبت سخنرانی فلان شاعر سازمان داده می شود. در این شکی ندارم ولی مشکل برای فعالی که قاعدتا میخواهد این میتینگ را سازمان بدهد، در کنار وجود رژیم اسلامی و فشار او همین "قابل قبولتر" بودن مناسبتها است. قابل قبولتر بودن "بهانه" ما برای این حرکت است.

بحث اینجا تنها در رابطه با آن قشر حکمتیست فعال جنبش دانشجویی نیست، بلکه در مورد قشر وسیعتری از فعالین و رهبران اعتراضات دانشجویی است. هنوز سعی میکند با استفاده از کشمکشهای درونی رژیم، امکان بزرگ و "توده ای" شدن خود را فراهم کند. اگر میخواهد به خفقلن و نبود آزادی اعتراض کند، مستقل از مفاطع معینی که پیش میایند، سعی میکند که یک جوری به

این روزنامه نگار دوم خردادی یا آن زندانی سیاسی دوم خردادی ربطش بدهد. سعی میکند که مثلا "ظلمی" که به فلان کاندید مجلس شده است را بهانه کند تا با استفاده از آن مردم را به خیابان بیاورد. خواست آزادی زندانیان سیاسی نمونه دیگری است. سعی میشود که به بهانه آزادی گنجی یا طبرزدی آمد و جایی در این اعتراض بالاخره خواست آزادی تمام زندانیان سیاسی را مطرح کرد. نمی رود از همان اول خواست آزادی تمام زندانیان سیاسی را مطرح کند.

این وجوه "منفی" به هر درجه که ما از آن سابقه استفاده از دوم خرداد فاصله میگیریم تاثیرشان بر کار ما کمتر میشود. اما هنوز این نکات را در فعالیتهای رهبران و فعالین جنبش دانشجویی میبینیم. در این نگرش روشهای مبارزاتی مانند روزه سیاسی، تحصن ها، اعتصاب غذا در مقایسه با جلسه گذاشتن، پیکت کردن و با مردم بحث کردن به دلیل همان گذشته مقبولیت بیشتری دارد. این سنت روزه سیاسی و اعتصاب غذا نه از سر قدرت ما که از سر "مظلوم بودن" است که پا جلو میگذارد و دقیقا فرهنگی اسلامی است. اعتصاب غذا البته بحث دیگری است ولی روزه سیاسی و غیره که دیگر تماما اسلامی هستند. این فرهنگ مبارزه منفی اسلامی دوم خردادی است که متأسفانه هنوز دیده میشود. سال گذشته در اعتراض به احکام کمیته های انضباطی این را دیدیم. این روشها هنوز بر بخشی از فعالین و رهبران اعتراض دانشجویی سنگینی می کند.

به وجوه مثبت طیف رهبران اعتراض دانشجویی میپردازم.

- مدعی بودن. خود را در قالبی می بیند که جامعه را خطاب قرار دهد، مستقل از اینکه سمپاتی به چه خط سیاسی دارد. این به نظرم خصلت نمای فعال و رهبر اعتراض دانشجویی است و بدواژ منشا این فعالین که در قسمت اول صحبتیم گفتم، ناشی میشود. اینها با استفاده از امکانات دوم خرداد، توانستند در ابعادی سراسری کل جامعه را خطاب قرار دادند و امروز که خودشان پته دوم خرداد را روی آب ریخته اند، با همان کالیبر و با همان ادعا ایستاده اند. این به نظرم نقطه قدرت بزرگ این صف از فعالین و رهبران جنبش دانشجویی است.

- مستقل از اینکه مردم او را بعنوان رهبر اعتراض خود قبول دارند یا نه خودش را رهبر جنبش اعتراضی میدانند. این هم از گذشته آن ناشی میشود. اینکه جنبش دانشجویی جلو افتاد و جامعه را مخاطب قرار داد، یکسرش این بود که طبرزدی یا گنجی آمد و بعنوان "رهبر" دمکراسی طلبی و غیره سعی کرد خودش را به مردم قالب کند، سر دیگرش همین صف بزرگ فعالین و رهبران جنبش و اعتراض دانشجویی بودند که به همان اندازه خودشان را رهبر اعتراض مردم میدانند. این به نظر

همانقدر که شامل حال فعالین دانشجوی جریانات دیگر است، شامل حال فعالین و رهبران حکمتیست و کمونیست کارگری هم در جنبش دانشجویی میشود. خودشان را بدوا رهبر اعتراض مردم میدانند. به همین اعتبار فعالین و رهبران اعتراضات دانشجویی ارتباطات بسیار وسیعی با فعالین جنبش های زنان و کارگری دارند، سراغ آنها میروند و سعی میکنند که مردم را با خود هم نظر و قانع کنند. سرش در لاک خودش نیست به همه جا سر می کشد.

- استاد استفاده از فرصتها هستند. روانشناسی اجتماعی این نسل از رهبران جنبش دانشجویی دقیقا بدلیل سابقه ای که دارند چنان دقیق است که میداند کی و به چه بهانه ای چه کاری را میشود صورت داد. از کوچکترین امکانات و فرصتها بیشترین استفاده را میکند.

- استاد بازی با رژیم است. از مقامات بالای امنیتی رژیم گرفته تا فلان سرکار مامور حفاظت در دانشگاه را دست میاندازد و به بازی میگیرد.

- تمرکزش بر مسایل سیاسی روز بسیار بیشتر از فعالین و رهبران جنبش های دیگر است.

- اعتقاد عمیقی به لزوم کار تشکیلاتی دارد. این نسل از رهبران جنبش دانشجویی کارشان را با دوم خرداد شروع کردند. خودشان تشکیلاتی وسیع را برای دوم خرداد بوجود آوردند و دیدند که به همت همین تشکیلات داشتن چه اعتراضاتی را توانستند سازمان بدهند. امروز هم که از دوم خرداد "گذر" کرده اند، به ضرورت داشتن تشکیلات و کار متشکل واقف هستند. مزه اش را چشیده اند و میدانند که به تشکل محتاجند. حتی بخشهایی هم که معتقدند فعلا باید کار تئوریک کرد هم دارند متشکل کار تئوریک میکنند. اگر میخواهند کاری هم نکنند، می نشینند و جمعی کاری نمیکند! در پایان این قسمت بحث مایلم درمورد موقعیت امروز فعالین و یا رهبران جنبش اعتراض دانشجویی اشاراتی داشته باشم.

به نظرم دامنه عمل جنبش دانشجویی و اینکه این جنبش تا چه حد میتواند فضای سیاسی جامعه را مخاطب قرار دهد و میتواند کار جدی صورت دهد درست به اندازه کالیبر رهبرانش است یعنی به هر درجه که این رهبران نگرش و افقشان قد بد، به همان اندازه جنبش دانشجویی میتواند جلو یا عقب برود.

طیف وسیعی از فعالینی که با دوم خرداد شروع کردند را امروز به نظرم میشود به سه دسته تقسیم کرد.

بخشی که با دوم خرداد شروع کردند و الان هم دوم خردادی و جزو فعالین دوآتشه انجمنهای اسلامی و تحکیم وحدت هستند. و به نظرم مگر در مقاطع معینی که امکان پیدا بکنند جلو می افتند، در غیر این صورت به دلیل رسوا شدن دوم خرداد دیگر برویی ندارند.

بخشی دیگر با شکست دوم خرداد، به چپ چرخیدند و خود را کمونیست و چپ میدانند. فضا را امروز در دست دارند. اما تناقضات زیادی را با خود حمل میکنند. اینکه ما فعلا باید کار تئوریک بکنیم. به گرامشی و لوگزامبورگ رجوع میکنند. رجوعشان به کمونیسم و چپ هم البته با استناد به ادبیات "قانونی" است که اجازه انتشار پیدا کرده اند. در اولین برخورد با کمونیسم بخشا خود بخودی از تزاها و ادبیات چپ سنتی که ما ۲۰ سال پیش آن را نقد کردیم شروع میکنند. بخش دیگر فعالینی هستند که خود را با اهداف احزاب سیاسی معینی تداعی میکنند. بخش زیادی به ما پیوسته اند. این بخش از فعالین به نظرم هنوز از آن موقعیتی برخوردار نیستند که بتوانند جنبش دانشجویی را اینطرف و آنطرف بکند.

بحث طولانی شد. آخرین نکته ام اینجا این است که معضل جنبش دانشجویی یا اعتراض دانشجویان آن جامعه همان معضل کل جنبش اعتراضی مردم است. بحران رهبری شاید بهترین بیان این معضل باشد. رهبری که باید آن را شناخت و تلاش کرد دستش را در دست حکمتیستها گذاشت.

مصطفی اسد پور: من سوالات متعددی دارم. ابتدا در سطح وسیعتر به مساله میپردازیم و بعد به بحث تشکل ها و غیره میرسیم. سوال اول را از اسد گلچینی دارم از نکته ای که بهرام به آن اشاره کرد. شما در بحثی که داشتیم اشاره کردید که استفاده از عبارت جنبش دانشجویی برای این اعتراضات درست نیست. چرا به این اعتراضات نمیتوان جنبش دانشجویی گفت؟

اسد گلچینی: وقتی که مبارزات دانشجویی به عنوان یک جنبش بیان میشود خیلی یک دست تصویر میشود، بحث کردن از یک جنبش قالب درستی برای بیان تمام چیزی نیست که الان و در چند سال گذشته وجود داشته است. مثلا یک بخش همین "جنبش" تحت پرچم و رهبری و تشکل های اصلاح طلبان حکومتی بوده که در چهارچوب نظام مخالف طرف دیگر رژیم بوده است. همه به این پدیده میگویند جنبش، در حالی که در چند سال گذشته تصویری که از دانشگاه در جامعه ثبت



شده شفافیت در بیان یک مبارزه بر علیه استبداد و نظام اسلامی و فرهنگش بوده است به این معنی بنظرم اطلاق جنبش دانشجویی بیان دقیقی نیست درباره کلیه حرکات و مبارزاتی که دانشگاه در برابر حکومت اسلامی داشته نیست. جنبش دانشجویی در خیلی از کشورها و حتی در ایران زمان حکومت شاه، همیشه مرکزی در مقابل رژیم و سیستم و در تقابل با استبداد، خفقان و ارتجاع و اجحافات بوده است. در این دوره، وقتی یک بخش خود رژیم که "اصلاح طلب"

ها بوده و جنبش خود را داشته اند و حرکات خود و دانشگاه را

هم جنبش دانشجویی می نامند، دیگر اطلاق جنبش دانشجویی به کل این مبارزات نمیتواند دقیق و درست باشد. ما همیشه به این دلیل از اطلاق جنبش دانشجویی به این اعتراضات پرهیز کردیم. تصویری که بهرام مدرسی از مبارزاتی که تاکنون دانشگاه داشته است این واقعیت را تاکید و دقیق میکند. مبارزات دانشجویی از این نظر با جنبش های کارگری و زنان فرق دارد.

مصطفی اسد پور: در ادبیات مختلف صحبت از "شلوغی دانشگاه" زیاد شنیده ایم. در دانشگاه جوانانی با خواستگاه های مختلف اجتماعی جمع میشوند. گاهی به آنها روشنفکران جامعه اطلاق میشود و گاهی جوانان که گفته میشود سر حال تر و خوش بین تر هستند. کورش مدرسی، آیا به نظر شما این یک پایه مشترک به اعتراضات اینها میدهد؟

کورش مدرسی: ببینید، دانشگاه به یک معنی همیشه انعکاس جامعه است. در همه کشورها



همینطور است. اما در کشورهای زده با یک پدیده خاص هم روبرو هستیم. از آنجا که در این جوامع به اشکال دیگر فعالیت سیاسی یا فکری اجازه کار علنی داده نمیشود، کانون های مبارزه فکری و سیاسی اجازه شکل گیری پیدا نمیکند، احزاب سیاسی به شکل علنی امکان فعالیت ندارند و حتی کانون های هنری امکان فعالیت آزاد ندارند، دانشگاه جای اینها را میگیرد و تبدیل به مرکز اعتراض به رژیم میشود. کسانی که طرفدار رژیم یا رژیمی هستند، همیشه هواداران خود را در دانشگاه دارند و در بیرون از دانشگاه کانون های علنی و پر امکان و احزاب سیاسی خود را دارند. مخالفین در این کشورها معمولاً دانشگاه را مرکز فعالیت خود میکنند. به همین دلیل است که اگر

koorosh@ukonline.co.uk

دانشگاه در یک کشور اختناق زده مثل ایران را با مثلاً دانشگاه در یک کشور اروپائی مقایسه کنید متوجه میشوید که در کشور اروپائی دانشگاه قیافه و شکل و شمایل "مخالف رژیمی" یا "مخالف سیستم" و یا معترضی را ندارد یا درست مثل جامعه است. در جامعه هر خبری باشد در دانشگاه هم همان خبر است. اگر جامعه به تکان در آمده باشد دانشگاه هم به تکان در می آید. درست به همین دلیل در کشورهای اختناق زده اعتراض دانشجویی محدود به سلف سرویس و خوابگاه نمی ماند.

اگر بخواهیم اعتراض دانشجویی را جنبش دانشجویی بخوانیم آنوقت باید قاعدتاً معطوف به مسائل دانشجویان باشد. درست همانطور که جنبش دهقانان یا پرستاران به مسائل آنها معطوف است. مسائل دانشجویان به عنوان یک بخش اساساً به شهریه، سلف سرویس، خوابگاه و کیفیت تدریس و غیره بر میگردد. در حالیکه در همه این کشورها وقتی بحث در مورد اعتراض دانشجویی میشود، مسائل سیاسی پیش کشیده میشود. در نتیجه من هم فکر میکنم اطلاق جنبش دانشجویی به این

اعتراضات گمراه کننده است. به این دلیل که یک تصویر یک دست و "هم منفعت" سیاسی از دانشجو به دست میدهد. مثلا وقتی میگوئیم جنبش کارگری اشاره به یک منفعت واحد می کنیم که کارگران را با هم به حرکت در می آورد. در حالیکه دانشگاه منفعت واحد و جنبش واحدی، خلج ز شرایط درس خواندن، را نمایندگی نمیکند.

آنچه که به آن جنبش دانشجویی گفته میشود چیزی جز اعتراض دانشجویان مخالف رژیم نیست. در نتیجه در صف اعتراض دانشجویی اولاً دانشجویان طرفدار رژیم را ندارید و ثانيا همه مخالفین رژیم، راست و چپ، را میتوانید پیدا کنید. سوسیالیست و کمونیست و فاشیست هم ممکن همه باشند این وضعیت هم در ایران هست و هم در سایر کشورهای اختناق زده. در این صف اعتراض دانشجویی از چپی مارکسیست هست تا اسلامی نیم پز و سلطنت طلب طرفدار نژاد آریا. اینکه کدام یک از این سنت ها یا گرایش های سیاسی در دانشگاه دست بالا را پیدا میکند علامت آن است که در کدام سنت یا جریان سیاسی در جامعه دست بالا را پیدا کرده است.

اعتراضات دانشجویی در جوامع اختناق زده ای مثل ایران بشدت مورد توجه قرار میگیرد چون اعتراضات دیگر هنوز در ابعاد سیاسی وسیع خود را نشان نمیدهند. وقتی که جامعه خیلی "شلوغ" باشد، کسانی که سال ۵۷ را بیاد دارند میدانند، که دانشگاه، بعنوان مرکز اعتراض دانشجویی اهمیتش را از دست میدهد. مرکز تجمع همه میشود که دانشجویان در آن گم هستند. در سیر بالاگرفتن اعتراض در جامعه در جایی دیگر چیزی به اسم جنبش دانشجویی یا اعتراض دانشجویی باقی نمیماند. دانشجویان و اعتراضشان در اعتراض عمومی مردم ادغام و حل میشوند. دانشگاه هم یک پاتوق اعتراض سیاسی همگانی میشود. با این استدلال میخواهم بگویم که اطلاق جنبش به اعتراض دانشجویی و دادن یک هویت واحد سیاسی به آن مشروط است راتوضیح دهم و تاکید کنم که دانشجویان انعکاس جامعه هستند، طبقه یا منفعت واحدی را نمایندگی نمیکند و ما با اعتراضات دانشجویان مخالف رژیم روبرو هستیم که سنت های مختلف سیاسی در دانشگاه اهداف خود در چارچوب عمومی جامعه را دنبال میکنند. دانشجو، در همه جوامع، کمتر مورد فشار است. به این دلیل که جوان است، معمولا "نان آور" کسی نیست، خانواده "تحت تکفل" ندارد و محدودیت هائی مثل محدودیت کارگر یا معلم یا کارمند را ندارد. برای دانشجو اعتصاب خیلی وقت ها اقدام هیجان آور و غرور آمیزی است. برای کارگر اعتصاب زجر است و تا آنجا که بتواند به آن دست نمیبرد. دانشجو معمولا منفرد است، جوان است، پرشور است و کسی چشم به دست او ندوخته است، در نتیجه آزادی عمل بیشتری برای ریسک کردن دارد. اعتراض میکند و اعتراض سر و صدا

میکند و اعتراض در فضای سیاسی تاثیر میگذارد. بخصوص در جوامعی نظیر ایران که کانون های فکری اعتراض به رژیم یا کانون های روشگرانه برای مبارزه با عقب ماندگی یا مذهب، کانون های فکری فرهنگ پیشرو و آوانگارد امکان فعالیت آزاد ندارند، همه این فعل و انفعالات سرشان به دانشگاه بند میشود. در نتیجه دانشگاه بنوعی فعل و انفعال سیاسی و فکری جامعه را منعکس میکند و اعتراض دانشجو هم تنها اعتراض دانشجویی نیست بلکه اعتراض در جامعه را منعکس میکند.

این وضعیت دانشگاه یک طیف یا رنگین کمانی از سنت های اجتماعی و سیاسی در دانشگاه را در مقابل ما قرار میدهد. کلیه جریانات، سنت ها، افق ها، آرزوهای سیاسی و اجتماعی در دانشگاه هستند. اتفاقا در جوامع اختناق زده ای شبیه ایران این سنت ها را در دانشگاه ساده تر می بینید چون محیط روشنفکر تر و باز تر است. در نتیجه دانشگاه را باید در این متن تحلیل کرد و در این متن مثلا از وظایف دانشجویان کمونیست صحبت کرد.

مصطفی اسد پور: بهرام مدرسی، شما گفتید انتظاری که از کارگر میشود داشت را نمیشود از دانشجو داشت چرا؟

بهرام مدرسی: اعتراض دانشجو در جامعه میتواند فضای سیاسی را تحت الشعاع خود قرار دهد، در حالی که اعتراض کارگر بعنوان کارگر، کل چرخهای تولید را میخواباند و نتایجش بنیادی تر خواهد بود. کارگر نفت اگر اعتصاب بکند که ابعادش با هزار برابر اعتصاب کل دانشجویان آن مملکت هم قابل مقایسه نیست. این همان موقعیت اجتماعی متفاوتی است که درباره اش صحبت شد. بحثی که من داشتم این بود که این تفاوتها را باید شناخت و به این اعتبار باید بدانیم که چه نوع انتظاری را از اعتراض دانشجویی داریم و چه انتظاری را نباید داشت.

مصطفی اسد پور: سوال مجددا از کورش مدرسی است. دانشجویان چه باید با این دانشگاه چه بکنند؟ شما گفتید که جراتان مختلفی در دانشگاه فعال هستند. از طرف دیگر رژیم هم ممکن است دانشگاه را چند ماه تعطیل کند و دانشجویان را بفرستد خانه. مثل کاری که بعد از ۱۸ تیر کرد. اما بر این متن با توجه به اینکه انتخابات رئیس جمهوری در پیش است، آیا ما مجددا با آنچه که در دوران انتخاب خاتمی "معجزه دانشجویی" نامید شد روبرو خواهیم شد؟ وقتی نقش چهپ در دانشگاه مطرح میشود سال ۱۹۶۸ فرانسه تصویر میشود. امروز سال ۲۰۰۴ است، چهپ ایران امروز در محیط دانشگاه چکار میتواند بکند؟

کورش مدرسی: رابطه دانشجویان با دو خرداد بعکس آن چیزی است که معمولا تصور میشود. اعتراضاتی که در محیط های دانشجویی بود قبل از هرچیز دو خرداد را آفرید. به این دلیل که اگر قبول کنیم که دانشگاه جامعه را منعکس میکند و در اعتراض دانشجویان به هرچیز در محیط

مختنق ایران مخالفین فورا دست بالا پیدا میکنند، صورت مساله دو خرداد کنترل مخالفت با رژیم و تامین تغییراتی که نظام جمهوری اسلامی را حفظ کند بود. در نتیجه دو خرداد زاده محیط دانشگاه هم هست. بخش مهمی از سر و فکر و بدنه دو خرداد در دانشگاه بود، بخصوص باید توجه کرد که دو خرداد در خارج کشور اساسا گروههای اپوزیسیون بیرون از حکومت بودند. یک سر یا یک پایه مهم دو خرداد به نوعی به دانشگاه و کانونهای دانشگاهی مرتبط میشد. مثل چپی ها دوره قدیم، زمان شاه، که سرشان اساسا به کانون های فکری دانشگاهی و تحصیلکردگان محیط های پیرامونی دانشگاه وصل میشد دو خرداد امروز هم، به لحاظ ساخت یک سرش در دانشگاه بود. این رابطه در مورد امروز چپ ایران برقرار نیست. "سر" یا مرکز چپ ایران امروز در خارج کشور است. چپ در ایران طبعاً از دانشگاه تاثیر میگیرد اما اساساً "سرش به خارج بند است". در نتیجه چپ دانشگاه هم از کانون های فکری و سیاسی چپ در خارج کشور خط میگیرد و تحت تاثیر آن قرار دارد. این تفاوت را باید در نظر داشت.

اما در مورد "معجزه دانشگاه ها"، گمان نمیکنم معجزه ای بشود مگر اینکه چیزی که در سطح عمومی جامعه تحرک سیاسی را محدود کرده است حل شود. جامعه ایران، یا جنبش سرنگونی، امروز بحران رهبری دارد که در مورد آن به مناسبت های دیگری نظرم را مفصل توضیح داده ام. و اینجا فقط اشاره میکنم. دو خرداد از بین رفت و شکست خورد. ناکارائی دو خرداد در رو در روئی با جمهوری اسلامی روشن شد. امروز بستر عمومی جنبش اعتراضی علیه جمهوری اسلامی سرنگونی طلبی است. اما سوال این است که چه نوع سرنگونی و چه نوع سرنگونی طلبی؟ این سرنگونی طلبی میتواند از سلطنت طلب نوع هخا تا چپ کمونیست نوع حکمتیست آن باشد. سوال این است که جامعه از کدام طرف میروند و کدام یک از این جریانات رهبر مبارزه مردم میشوند؟ کدام یک از این جریانات رابطه اش را با مردم تحکیم میکند؟ محیط دانشگاهی و اعتراض دانشجویان هم دقیقاً با همین مساله رو برو است. طبعاً اشکال بیان این مساله در محیط دانشگاهی تئوریک تر، فکری تر و عمیقتر از سطح عمومی جامعه است. همین که عده ای در دانشگاه امروز به نوعی لادری گری افتله اند که "ما نمیدانیم"، "کسی را هم قبول نداریم" و باید "مطالعه کنیم تا خط مان را پیدا کنیم" یا "این دوره باید کار تئوریک کرد" و غیره، دارند اعلام میکنند که از میان آنچه که در جامعه هست هنوز نمیتوانند انتخاب کنند، یا راهشان را هنوز پیدا نکرده اند، قانع نشده اند و ابهام دارند. فقدان وجود رهبری در جنبش اعتراض دانشجویی نشان فقدان وجود رهبری در جامعه است. در نتیجه از دانشجوی چپ و کمونیست باید همان انتظاری را داشت که جامعه از چپ خودش دارد یعنی اینکه رهبر اعتراض عمومی شود و اکثریت را دور خود متحد کند. همانطور که چپ در جامعه باید رهبر جامعه شود، چپ در دانشگاه هم باید رهبر دانشگاه، رهبر و سازمانده اعتراض دانشجویان به رژیم

شود. این یعنی "دست بالا پیدا کردن"، جلو گذاشتن قابلیت های جدید، پیدا کردن تیزبینی ها و عمیق بینی ها و قابلیت های تاکتیکی و سازمانی لازم توسط چپ در دانشگاه. البته روشن است که این پدیده به تنهایی توسط چپ در دانشگاه قابل حصول نیست. این کار در دانشگاه وقتی کاملا عملی میشود که نیروهای چپ جامعه، بیژه خود ما، چتری را در سطح عمومی جامعه باز کرده باشیم و جامعه چپ را بعنوان پدیده ای که میتواند آنرا انتخاب کند بیابد. روشن است که در رابطه میان جامعه و دانشگاه و نقش چپ در آنها میتواند اختلاف فاز هم باشد. به این معنی حرکت در دانشگاه موقعیت چپ را در جامعه تقویت خواهد کرد و بلعکس تحرک چپ در جامعه هم موقعیت چپ در دانشگاه را تقویت مینماید. علاوه بر هر چیز بحران در حزب کمونیست کارگری و جدائی در آن موقعیت کل هر دو حزب و کل چپ را تضعیف کرده است و دانشجوی حکمتیست امروز در موقعیت بسیار دشواری نسبت به سال گذشته قرار دارد. روشن است که هر فعال حکمتیستی میتواند بصورت فردی احياناً رهبر دانشجویان و یا اعتراض دانشجویی در یک دانشگاه بشود، اما این کار هنوز با اینکه دانشجویان آن دانشگاه یک سنت، یک خط و یا یک جریان را رهبر خود بدانند فاصله دارد. این تفاوت را باید متوجه بود. اختلاط این دو سطح مشکل آفرین است و به ارزیابی های غیر واقعی منجر میشود.

بنظر من امروز محیط اعتراض دانشجویی در مقابل دانشجویان چپ باز است: اعتراض دانشجویی دنبال رهبر میگردد. و چپ با سوالات بسیار سختی روبرو است که شاید بعداً بتوان مفصل تر در مورد آنها صحبت کرد. ما جواب های خودمان را به این سوالات داریم و باید تلاش کنیم که جواب های ما پذیرفته شوند و تعداد هرچه بیشتری از رهبران چپ دانشگاه را به قبول آنها جلب و حول این جوب ها متحد کنیم. به هر حال فکر میکنم "معجزه دانشجویی" در کار نخواهد بود. ممکن است دانشگاه شلوغ شود و تیر اندازی شود و غیره اما تلاش ارکستره و سازمان یافته ای مثل آنچه که دو خرداد قبلاً انجام میداد، یا خلق رویدادهائی نظیر آنچه که در سال ۱۹۶۸ در پاریس روی داد محتاج وجود یک سازمان ها و سنت های سیاسی است. نفوذ، قابلیت و امکان ایفای چنین نقشی را دارند تا وقتی که این بحران رهبری در جامعه و دانشگاه تکان قابل مشاهده ای به نفع حل شدن پیدا نکرده شکل گیری یک "معجزه" سازمان یافته را بعید میدانم. چنین حرکتی افق و پرچم و دورنما ممی خواهد. دورنمای اصلاح جمهوری اسلامی نیست. آلترناتیو سرنگونی طلب هنوز تکلیف و رابطه خود را با جامعه روشن نکرده است. دانشجوی هم در تاریکی سیاسی و فقط ا. سر میلیتانیسی دانشگاه و جامعه را بهم نمیریزد. به هر درجه که ما در دانشگاه و یا در جامعه این بحران رهبری را پشت سر بگذاریم و "میخ خودمان را بکوبیم" امکان معجزه بیشتر میشود. روزی که شاهد این باشیم که توده عظیم دانشجویان با شعار زنده با آزادی، زنده باد برابری به میدان آمده اند و ما در سطح علنی در

مقابل دانشگاه و جامعه رهبران با هویت خود را قرار داده ایم آنوقت روز معجزه نزدیک است. در غیر این صورت وقوع معجزه یک لاتاری است و به "بخت و اقبال" بستگی پیدا میکند که چشم دوختن به این بنا به تعریف کار ما مارکسیست ها یا حکمتیست ها نیست.

مصطفی اسد پور: اسد گلچینی شما هم در این رابطه توضیحی داشتید؟

اسد گلچینی: به موارد مهمی که کورش مدرسی گفتند نکاتی را اضافه میکنم. به نظرم باید موشکافانه تر در مورد چپ در دانشگاه بگوئیم. شود، وقتی چپ و انتظاراتی که از آن در دانشگاه وجود داشته را بررسی میکنیم باید حرکت رو به جلو تری را میدیدیم. با توجه به جنبش سرنگونی در جامعه، با توجه به وجود حزب ما و بویژه بعد از شکست دوم خرداد که میخواست رژیم را به جامعه قالب کند، چپ و دانشگاه میبایست چپ تر و رادیکال تر میشد، که بنظرم در مقاطعی شد در مقاطع مختلف ما هر چه جلو تر آمدیم این مبارزات رادیکال تر و چپ تر شدند. ولی الان که تصویر را نگاه میکنیم، به نظرم این چپ بیشتر دارد درجا میزند یا عقب هم رفته است و یا بیشتر مشغول مسایل فرعی تری است، و یا نگاهش به جامعه دیگر نگاه برای تکان دادن آن نیست، بیشتر در حاشیه است تاثیر زیادی در مسایل مهم ندارد، آدم احساس میکند که این روند چپ و رادیکال در دانشگاه قطع شده است، علاوه بر فاکتور خفقان و دستگیری رهبران و وجود استبداد، انشعاب در حزب کمونیست کارگری را که تاثیرات خود را داشته و واقعیتست. بطور مثال شما اعتراض کارگر در جامعه را که می بینید خیلی وسیع است هر روزه است معلم و پرستار هم همینطور و تحرکات عمومی در جامعه وجود دارد. ولی جنبش و اعتراض در دانشگاه هم پا بیای اینها پیش نیاید و حتی اینها متاثر نیست و بیشتر در لاک خودش است و بنظر من مهم است که چپ در دانشگاه و مشخصا کمونیستهای حکمتیست الان باید متوجه این وضعیت و وزنی که چپ پیدا کرده بشوند و از این لحاظ ما باید سنتها و روشهای خود را در دانشگاه بوجود بیاوریم تا مبارزات دانشجویی متاثر از این سنتها بیش برود. تشکلهای اعتراضی باید از نوع و جنس دیگری بشوند تابوتانند مستقل از شدت و ضعف خفقان مبارزات را رهبری کنند.

بنظر من چپ در حال حاضر این خلاء را دارد و شناخت این مشکل کمک می کند که ما بتوانیم صف خود را سازمان بدهیم و روشها و فعالیتهای مبارزاتی خود را حاکم کنیم.

مصطفی اسد پور: بهرام مدرسی آیا این انتظار بزرگی از دانشجویان نیست؟ آیا این انتظارات از یک حزب سیاسی نیست که در مقابل دانشجویان قرار داده میشود؟

بهرام مدرسی: در مورد اینکه چه انتظاراتی از چپ میشود داشت بحث من این است که حکمتیستها باید بتوانند موقعیتی را به دست بیاورند که کل مبارزات کارگری را با اعتراضات دانشجویی و با اعتراضات در محلات مشترکا ارکستر و هماهنگ کنند و جامعه را به آنجایی برسانند که میخواهند. این تصویر ما حکمتیست ها است و کاریست که حتما باید بکنیم. برای کاری با این ابعاد و کالیبر و تصویر بزرگ باید آن رهبری چپی که صحبتش را کردیم با ما حکمتیست ها بیاید و گره بخورد. بنابراین بحث این است که چه انتظاری از این رهبری چپ در دانشگاه ها داریم؟ من در صحبت های اولم سعی کردم بگویم که اعتراض دانشجویی، جنبش دانشجویی و یا کل این پدیده این امکان را دارد که کل جامعه را تحت تاثیر خود قرار دهد. این قابلیت هم البته ابتدا به ساکن بوجود نیامده. کوروش درست میگوید که این یک جاده یک طرفه نیست که گویا اعتراض دانشجویی همه اش مشغول است که جامعه رو چپ بکند و خطاب قرار بده. بلکه خودش هم انعکاسی از اوضاع و احوال سیاسی و توازن قوای سیاسی امروز جامعه است. به همین اعتبار اگر حکمتیست ها میخواهند در اعتراضات دانشجویی دست بالا داشته باشند باید اول جامعه آنقدر سنگین شده باشند که مورد توجه قرار بگیرند. باید دانشجوی معترض چپ و رادیکال به اعتبار این اتوریته بتواند حکمتیست ها را به محیط دانشگاه بیاورد. منظورم اینست که یک رابطه دو طرفه است و تا آنجا که به دانشگاه برمیگردد ما میخواهیم چه اتفاقی در آنجا بیفتد؟

بنظر من دانشگاه را باید کمونیستها، چپها و به این اعتبار حکمتیستها قرق کنند. قرق به تمام معنی کلمه منظورم است. این ابعاد مختلفی به کار نوع وارد شدن ما و نوع فکر کردن ما و نوع داخل شدن به این کیس میدهد.

باید به بحران رهبری و به تبع آن همه سئوالاتی که بخشا هم سئوالات تئوریکی هستند، باید جواب بدهیم. باید گرامشی و مکتب فرانکفورت را برای نمونه وسیعا نقد بکنیم، این دخیل بستن به گرامشی یا رجوع کردن به گرامشی و کل آن چپی که ما سالها قبل نقدش کردیم، نه از سر اعتقاد عمیق به تره های آنها که بیشتر از سر همان بحران رهبری است. حکمتیست ها گمند، آگه گم نباشند چرا دانشجویان باید دنبال گرامشی بیفتند؟

بنابراین آنجایی که بحث در مورد رهبران و فعالین عملی اعتراض دانشجویی هست طبیعی که باید مسئله را در سطح وسیعتری ببینیم، طبیعی است که بهر درجه ما حکمتیست ها و کمونیستها در جامعه وزنه، قدرت و مدعی باشیم، به همان درجه هم طیف وسیعتری از این فعالین و رهبران اعتراضات دانشجویی را به خودمان جلب میکنیم.

نکته دوم این است که با جلب این فعالین و رهبران که ما سعی میکنیم دوباره کل فضای سیاسی جامعه را مخاطب قرار بدهیم. ملاحظه ای که من دارم این است که کل سنتها و الگوهای که در اعتراض دانشجویی را منفی ارزیابی نمیکنم. من فکر نمیکنم که این الگوها و سنتها آنچنان منفی هستند که ما صرفا از سر سنتهای و الگوهای جدید نوع نقد حکمتیستی را روشن کنیم. من در قسمت اول صحبتیم گفتم نوع کاری این دوستان بخشا واقعا آموزنده است، آموزنده است از لحاظ امکانات و کالیبر و فرصتهایی که استفاده میکنند. بهرحال من فکر میکنم ما باید حتما به عنوان حکمتیست ها سنتها الگوها و روشهای فعالیتی جدید رابه دست بدهیم. اما فکر میکنم که باید به سنتها روشهای تاکنونی مبارزه آنها معطوف تر برخورد کرد. امیدوارم به سئوالاتان جواب داده باشم. در مورد چگونگی برداختن به معضلات فکری جریان چپ در دانشگاه به نظرم یک قضیه چند وجهی است. نقدی است که ما از بیست و پنج سال پیش به چپ سنتی داشتیم. الان همان ترها و اهداف را با بیان دیگری می شنوید. ما باید به همان مسائل تئوریک که در قالب جدیدی عرضه می شوند بپردازیم.

مصطفی اسد پور: کورش مدرسی، شما بعنوان لیدر حزب کمونیست کارگری - حکمتیست وقتی به منظره سیاسی ایران نگاه میکنید حرکات و نیروهای متعددی را می بینید، در رابطه با اعتراض دانشجویان فکر می کنید حزب حکمتیست در جامعه چه جایی را اشغال میکند؟

کورش مدرسی: فکر میکنم درست نیست که دانشجویان را با کارگر یا اعتراض دانشجویی را با اعتراض کارگری یا هر بخشی دیگر را مقایسه کنیم. به این دلیل که منطق این بخشها با هم متفاوت است. مثلا وقتی که سیاست در جامعه به درجه ای سردرگم است یا بحران رهبری دارد، بلافاصله اثر آنرا در محیط دانشجویی می بینید. اما در مثلا محیط کارگری این طور نیست. دلیلش هم این است که محیط کارگری، چه بحران رهبری سیاسی داشته باشید یا نداشته باشید کارگر هنوز بخاطر دستمزد و شرایط کارش، بر سر مساله اخراج یا بخاطر ساعت کار و حقوق های پرداخت نشده مجبور است مبارزه کند.

آن چیزی که به اعتراض دانشجویی اهمیت میدهد این است که در چنین محیط هائی اعتراض دانشجویی خیلی ساده و سراسر معنی سیاسی مخالفت با رژیم را دارد و این موقعیت را هیچکدام از اعتراضات دیگر در جامعه ندارند. در جامعه مختنق اعتراض "صنفی" هر بخش از جامعه معنی دارد اما اعتراض "صنفی" دانشجویی عملا نداریم به همان دلایلی که پیشتر توضیح دادم. اعتراض هیچ بخش دیگری از جامعه به این شکل و بلا واسطه "سیاسی" نمیشود. در نتیجه وقتی که در جامعه هر نوع ناروشتی باشد انعکاس خودش را بلافاصله و بلاواسطه در محیط دانشجویی

نشان میدهد. این ناروشنی خود را در اعتراض دانشجویی هم نشان میدهد. مقایسه کردن کارگر با دانشجو یا هربخش دیگر در هر حالتی ما را به نتیجه درستی نمیرساند. نمیتوان گفت یکی نسبت به دیگری عقب است یا جلو. عقب و جلو بودن ضربدر فاکتورهای متعدد و پیچیده تری میشود. نتیجه گیری بر اساس این نوع مقایسه به تاکتیک های نا دقیقیه هم برای اعتراض دانشجویان و هم اعتراض کارگری منجر میشود.

اعتراض دانشگاه چه نقشی می تواند داشته باشد یک سوال است و وظایف دانشجویان کمونیست چیست سوال دیگری است که جوابشان باهم متفاوت است. در جوامع مختلف، مثل ایران، اعتراض دانشجویی، و هر اعتراض دیگری، میتواند نقش جرقه ای برای بپا کردن یک آتش را بازی کند. می تواند کاتالیزور تحركات دیگری شود و تاثیر بلاواسطه سیاسی در محیط و فضای اعتراضی و مبارزاتی عمومی میگذارد. در امریکا یا در انگلستان چنین نیست. در جوامعی شبیه ایران اعتراض دانشجویی بلاواسطه سیاسی است و بلا واسطه بخش های مختلف جامعه به آن عکس العمل نشان میدهند. دانشجویان بخشی از خانواده جامعه از کارگر تا سرمایه دار را شامل میشوند که در نتیجه اعتراض عملا همه جا منعکس میشود و تاثیر می گذارد. بخصوص در کشوری که اعتراض رادیکال بلندگو ندارد، اعتراض دانشجویی نقش بلندگوی اعتراض رادیکال در جامعه را میتواند پیدا کند. یک بلندگوی مخالفت با رژیم است. اما در همان حال وقتی که مخالفت با رژیم سر در گم است مشکل بتوان از اعتراض دانشجویی تحرکی را دید.

می خواهیم بگویم اعتراض دانشجویی، بخصوص در امروز ایران، مهم است. اما آمدن دانشجو به خیابان و اعتراض منطقی متفاوتی با با اعتراض کارگری دارد. وقتی درباره دانشجوی کمونیست یا حکمتیست حرف می زنیم باید دو نقش، که البته ارتباط خیلی فشرده ای با هم دارند، را از هم جدا کنیم. دانشجوی کمونیسم به مثابه یک فعال سیاسی در دانشگاه باید مثل هر فعال سیاسی دیگری سعی کند که اعتراض را در محیط دانشگاه متحد کند و رهبر اعتراض در دانشگاه شود. یادتان باشد که در دانشگاه بجز در شرایط خیلی انقلابی معمولا یک اقلیت میلیتانت است که اعتراض میکند این اعتراض را یک بخش از جامعه، یکی از سنتهای موجود در جامعه نمایندگی و رهبری می کند. دو خرداد یکی از این سنتها بود. دانشجوی چپی هم آن موقع در دانشگاه بود اما دو خرداد اساسا این اعتراض را رهبری می کرد. این پدیده باید امروز عوض شود. دو خرداد از بین رفته است. این دانشجوی کمونیست و شبکه های کمونیستی در دانشگاه است که باید جای آن را بگیرند.

این اعتراض کاملا سیاسی است، اعتراضی به واقعیتهای سیاسی جامعه است در نتیجه رهبر سیاسی و اجتماعی و توده ای می خواهد. تامین این به ظاهر شدن رهبران کمونیست و شبکه ها کمونیستی

در قالب های بکلی تازه ای منوط است.. دانشجوی کمونیست باید یاد بگیرد که بعنوان یک رهبر و یک سازمانده اجتماعی، توده ای و علنی اظهار وجود کند. سیاست علنی است. سیاست یعنی جلو مردم ظاهر شدن حرف زدن، افق دادن، رهبری کردن و سازمان دادن و مردم را از جایی به جای دیگری بردند. خاصیت اختناق این است که این پدیده را دشوار میکند. امروز رهبران کمونیست باید بتوانند در سطح، اجتماعی، توده ای و علنی در مقابل جامعه ظاهر شوند، تناسب قوا را بشناسند راست نزنند، چپ نزنند و رهبر شوند. و ما به شبکه های کمونیستی که سازمان میدهند و این رهبری را تامین میکنند احتیاج داریم.

از طرف دیگر یک دانشجوی کمونیست به عنوان یک موتور فکری و محرک فکری در جامعه عمل می کند و نمی توان این نقش دانشجوی کمونیست را از نقش سیاسی جدا کرد. کارخانه این طور نیست. رهبرکارگر برای اینکه تسلطش را به فضای سیاسی کارخانه حفظ کند لازم نیست گرامشی بلد باشد یا لوگزامبرگ و لینین و حکمت و ترسکی و استالین را بشناسد. دانشگاه، بویژه در جوامعی مثل ایران، سرش گره می خورد به همه فعل و انفعالات و کانون های فکری، فرهنگی، هنری، ادبی و غیره گره میخورد. از این کانونها تاثیر میگیرد و بر آنها تاثیر میگذارد. محیط کارخانه یا محله چین نیست. همین دانشجو وقتی به محله اش میرود در نقشه جوان کمونیست محل، بچه های کمونیست محل، با این مساله، لاقل در این ابعاد، رو به رو نیست. در دانشگاه فعال کمونیست باید به این مسائل جواب بدهد. نمی توان از دانشجوی حکمتیست خواست که دانشگاه را قرق کند بدون اینکه حزب کمونیست کارگری- حکمتیست بخش مهمی از جامعه، یا چپ در ابعاد جامعه، را قرق کرده باشد. درحالیکه یک کارگر کمونیست میتواند یک کارخانه را قرق کرده باشد.

میرسید چه توقعی از دانشگاه دارم؟ همان توقعی را از دانشگاه دارم که دوست دارم در جامعه اتفاق بیفتد. آنهم این است که اعتراض رهبر پیدا کند و رهبرش هم ما باشیم. در دانشگاه هم فکر می کنم اعتراض دانشجویی باید رهبر پیدا کند. فعلا رهبر ندارد. باید این رهبرش حکمتیستها باشند.

از طرف دیگر در محیط فکری، تئوریک و در کانون های فکری کمونیست و چپ جامعه، که یک سر همه آنها به دانشگاه وصل است، و دانشجوی چپ و کمونیست هم از آن تاثیر میگیرد و بر آن تاثیر میگذارد، به لحاظ فکری و تئوریک هژمونی کامل با منصور حکمت و با حکمتیستها باشد. تحقق این واقعیت محتاج آن است که بجای شکوه از اینکه چرا گرامشی می خوانند یا بد برداشت میکنند وارد این عرصه ها شویم. کمک کنیم، جدل کنیم و حضور فعال داشته باشیم. بدون حضور فعال فکری مشکل بتوان در دانشگاه دست بالا را پیدا کرد. این حضور فعال فکری را هم همه ما، یعنی ما اینجا و دانشجویان حکمتیست آنجا، باید تامین کنیم.

در نتیجه دانشجوی کمونیستی که در دانشگاه است از یک طرف با مسائل فکری روبه رو است که باید کمک کنیم جوابشان را بگیرد، از طرف دیگر با مسائل عملی و فکری رهبر علنی توده ای و اجتماعی کمونیست که با یک جامعه مختلق روبرو است. ایفای این نقش یک جهش بزرگ روشی فکری و عملی برای چپ است. چپ، در دانشگاه، در آمریکا، انگلیس یا ایران، اصولا در دنیا با سنت فعالیت اجتماعی و داشتن قابلیت رهبری علنی و توده ای فاصله داشته است. سنتا وقتی که چپی‌ها کارشان جلسه گرفتن، ”حرفهای خیلی مهم“ زدن، اعلامیه یا نشریه کم تیراژی را پخش کردن و یا مخفیانه این و آن را دیدن باشد، یعنی در زیر سلطه اختناق معمولا کارشان را بلدند و رشد هم میکنند. اما اگر بعنوان کمونیست در کار اجتماعی و رهبری و سازماندهی جامعه، و نه بعنوان سرخ پوست، کرد، فارس، بهائی و ترک، باشند، آن وقت دچار مشکل میشوند. این مشکل به درجه ای مشکل دانشجویان چپ و کمونیست در ایران هم هست، گرچه به دلیل اینکه اکثرا در فضای سیاسی چشم باز کرده اند، فشار این سنت چپ حاشیه در ایران کمتر است و این نقطه قدرت ماست. چپ در دانشگاه، رفقای چپ و کمونیست ما در دانشگاه به نسبت مشابه های خودشان در آمریکا یا اروپا یک آوانتاژ بزرگ دارند. این آوانتاژ این است که با خیلی از اشکال فعالیت سیاسی علنی آشنا هستند و بقول معروف ”بالا و پائینش“ را میشناسند. میداند تناسب قوا چیست، تاکتیک یعنی چه و غیره. شاید بهرام به این معنی بود که میگفت این ”بچه ها“ جمهوری اسلامی و محیط را می شناسند. این شناخت انعکاس همین واقعیت است که این ”بچه ها“ موجودات اجتماعی هستند، ”مربخی“ نیستند، در جامعه هستند. در همان حال ناتوانی در جواب دادن به مسائل فکری میتواند آنها را ”بخودشان مشغول“ کند. و این کار ماست. منظورم از ”ما“ تنها ما در خارج کشور نیست. منظور جمع همه ما است که این شبکه ها را به حرکت در آوریم و کانون های حکمتیستی را تبدیل به کانون های فعال مبارزه و رهبری اجتماعی، فکری، و سازمانی توده ای کنیم. کسانی که میتوانند متحد کنند، سازمان بدهند و رهبری کنند. رهبرانی که که ”عاقل“ اند. می دانند کجا باید پیش رفت، کجا باید عقب نشست، می توانند و بلدند مردم را به اعتراض بکشند، بلدند شعار تند بدهند و جلوی شعار الکی تند بایستند، پیشروی کنند و جواب سوالات فکری مردم را بدهند. اگر بتوانیم این نقش را بازی کنیم می توانیم دانشگاه را ”قرق“ کنیم.

بحث را جمع کنم، بخشی از کاری که می خواهیم در دانشگاه بشود محصول کار حزب بطور کلی است، بخش دیگر آن محصول کار بچه های حکمتیست در دانشگاه است. کار ”بچه های“ حکمتیست در دانشگاه ایفای همان دو نقشی است که اشاره کردم: یکی تبدیل شدن به رهبران سیاسی در محل و در دانشگاه، درست کردن شبکه های مبارزاتی، بهم بافتن مردم است. باید دستها را در دستها بگذارند، نشان بدهند فرقه ای نیستند، اجتماعی اند، منفعت جنبششان را میشناسند، عاقلتر و مردممدار ترند، مربخی و هپروتی نیستند، میتوانند مردم را دور خود جمع کنند و رهبران

محبوب و با اعتبار محیط های دانشگاهی هستند. رهبرانی متکی به شبکه هائی که وقتی یکی میگوید "نه"، یک دانشگاه یا دانشکده یا جمع بزرگی بگویند "نه". باید نشریات علنی زیادی و پر خواننده زیادی داشت و غیره.

نقش دوم وارد شدن در فعل و انفعالات فکری و مبارزه فکری، فرهنگی، هنری و ظاهر شدن بعنوان یک متفکر کمونیست که به جنگ هر چه که غلط است می رود. گفتم که دانشگاه سرش به فرهنگ به هنر، به فلسفه گره می خورد. کارخانه مشتق چندمش به این پدیده ها وصل میشود. بخصوص بعد از این انشعابی که در کمونیست کارگری شد. بنظر من سر درگمی وسیع تر شده است. در این دوره بخصوص کار ما باید این باشد که اعتبار آن خط، اعتبار منصور حکمت را به حزب حکمتیست بر گردانیم.

مصطفی اسد پور: بهرام مدرسی، مساله دیگر دو خرداد در محیط دانشگاه است. دو خرداد پیوندهای گسترده ای با دانشگاه داشت و از دانشگاه بعنوان یک سکوی پرش استفاده کرد. امروز به ادعان همه، از جمله خود دو خرداد، این پدیده شکست خورده است. این شکست دو خرداد و باقیمانده دو خرداد چه نقش و وزنه سیاسی در دانشگاه دارد؟ منظورم از دو خرداد تنها جنبه سازمانی آن نیست، جنبه فکری و جنبشی آن هم هست.

بهرام مدرسی: دوم خرداد از قبل وجود سرکوب رژیم است که زنده است. هروقت که رژیم محکم میگیرد و فضای سیاسی را سنگین میکند، ما شاهد تحرک انجمنهای اسلامی هستیم. هروقت که اعتراضات دانشجویی زورشان به رژیم میرسد و رژیم را به لحاظ سیاسی عقب میرانند، ما شاهد آب رفتن این انجمنها و این صف دوم خرداد میشویم. دوره ۱۸ تیر سال گذشته برای نمونه هنگامی که رژیم برای جلوگیری از اعتراضات دانشجویان دانشگاه ها را به قلعه و باروی نظامی تبدیل کرد، ما شاهد تحرک بسیار زیاد انجمن ها بودیم. اینها سوپاپ اطمینان رژیم هستند و تنها وقتی میتوانند کاری انجام دهند که فشار رژیم بالا برود. اگر مردم و اینجا دانشجویان رژیم را چنان عقب برانند که زورش نرسد "فشار" چندانی بیاورد، آنوقت سوپاپ اطمینانی هم لازم نیست. تحرکات امروز انجمنها امروز بخشی هم به این مربوط است که انتخابات رژیم نزدیک است. از طرف دیگر اینها هم فعالین خودشان را در دانشگاه ها دارند، و بخشی از دانشجویان هم به اصلاح رژیم دل بسته اند و نفع سیاسی و اجتماعی خود را در ماندن این رژیم می بینند. ولی آیا اینها چنان وزنه ای هستند که مثل

سال انتخاب خاتمی، مدعی تصاحب جنبش دانشجویی باشند؟ یادتان نرود که جلائی پور و گنجی و خود خاتمی بعنوان "سخنگویان" جنبش دانشجویی خود را معرفی میکردند. به نظر من جواب منفی است. کل جریان دوم خرداد دیگر آتی نیست که بود. دوم خرداد تمام شد اگر اینجا دوم خرداد را بخواهیم در جایی وارد این تصویر بکنیم، به نظر من آنوقت باید به نکته ای که در ابتدای این بحث به آن اشاره کردم بپردازیم، اینکه هنوز بخشی از رهبران اعتراض دانشجویی فکر میکنند که کارشان را باید از کانال تشکل های دوم خردادی بگذرانند. به این باید اشاره کرد و پرداخت. جدا از این جنبه خود دوم خرداد مدت طولانی است که در دانشگاهها مرده است.

کوروش مدرسی: دو خرداد یک پدیده اجتماعی بود. وقتی دو خرداد بعنوان یک سنت اعتراضی در جامعه نمانده است در دانشگاه هم نمانده است. دو خرداد نمی تواند در دانشگاه کار بیشتر از کاری که در مجلس کرد را بکند. در مجلس که بودند و قوه مقننه دستشان بود، قوه مجریه هم دستشان بود، اما هیچ کاری از دستشان برنیامد. در دانشگاه هم کاری یا برنامه ای جدیدی ندارند. اعتراض دانشگاه وقتی جلب توجه می کند که انعکاس اعتراض به رژیم باشد. دو خرداد امروز پرچم اعتراضی به رژیم نیست. هیچ وقت پرچم اعتراض به رژیم نبود، اما به هر حال حتی اعتراض "موجه" به رژیم هم نیست و صفوفشان از درون به هم ریخته است. در نتیجه معتقد نیستم که امروز دیگر پدیده ای به اسم دو خرداد در جامعه یا در دانشگاه داشته باشیم. عده ای هستند که کارهایی می کنند، اما "شخصیت" اند، تک هستند، و دیگر بعنوان جنبش نیستند. بعضی هایشان مانده اند و به یک حیات "گیاهی" ادامه میدهند مثلاً تا وقتی مجاهدین انقلاب اسلامی هست لابد ما به ازای آنها هم در دانشگاه هست. سوال این است که نقش اینها در اعتراضات دانشگاه چیست؟ بنظر من هیچ. نقش جدی ندارند. اینکه به لحاظ اشکال و سنن سیاسی مانع فعالیت دانشجویان چه هستند؟ موافق نیستم. اینکه رفیق ما ممکن است برود از طریق انجمن اسلامی دانشگاه بخواهد فعالیت کند علامت نفوذ دو خرداد در ذهن این رفیق ما نیست. بعضی از رفقای ما دوره ای میرفتند در شوراهای اسلامی کارخانه فعالیت میکردند. فکر می کردند این شوراها ابزار است که میشود از آن استفاده کرد. روشن است که این کارها غلط است. اما هیچکدام انعکاس نفوذ دو خرداد نیست. یک امکان گرایی ساده است که همیشه در جامعه هست که فرد را دچار محدود نگری میکند و ربطی به دو خرداد ندارد. فکر می کنم چیزی که امروز مانع به حرکت در آمدن چه و سلطه چه در دانشگاه است ناروشتی سیاسی است. ناروشتی در دیدن نقش خودشان بعنوان رهبران جامعه. ۱۶ آذر سال گذشته خیلی ها نشان دادند که چه قدرتی دارند. با این عروج چه مسائلی در مقابل آنها قرار گرفته است که رهبری

حزب حزب کمونیست کارگری ایران را به هم پاشاند و دو تکه کرد. مسائل خیلی بزرگی در مقابلشان قرار گرفته است و تکیه گاهشان، حزب کمونیست کارگری، را از دست داده اند. می خولهم بگویم که مسائل به همان اندازه مهم و بزرگ در مقابل آنها قرار گرفته است. در نتیجه دو خرداد نیست که مانع پیشرفت کار است. ناروشنی و فقدان وجود حزبی که از لحاظ سیاسی و فکری تئوریه کامل داشته باشد مساله است. حزب کمونیست کارگری شانسی را داشت که این نقش را بزی کند پای خودش را باتیر زد و فرصت را از دست داد. امروز این شتری است که در مقابل خانه ما خوییده است. ما باید این نقش را بازی کنیم. اگر این کار را بکنیم دانشگاه هم به حرکت در میاید و دانشجویان چپ هم این نقش را بازی می کنند. به هر حال معتقد به نفوذ زیاد و عمیق دوخرداد در جریانات چپ دانشگاه نیستیم.

مصطفی اسد پور: میگویند شکست دو خرداد یاس یا نا امیدی بوجود آورده و فعالین دانشجویی را دچار سرخوردگی کرده است. این مساله چقدر در فضای سیاسی دانشگاه نقش دارد؟

بهرام مدرسی: ما وقتی امروز درباره اعتراضات دانشجویی صحبت میکنیم، باید کل کیس دوم خرداد را دیگر خارج کنیم چون فاکتوری مربوط به گذشته است. امروز وجود دوم خرداد در محیطهای دانشگاهی تاثیر چندانی بر روند اعتراضات و خودآگاهی این جنبش و اعتراضات ندارد همانطور که کورش گفت به اندازه ای که از جامعه خارجند از محیط دانشگاه هم خارج شده اند. بنابراین من مثل شما آنرا یک فاکتور خیلی دخیل در فضای سیاسی دانشگاه ها نمی بینم. در رابطه با سرخوردگی ارزیابی من این نیست. ببینید این یک پروسه خیلی طبیعی و انسانی است یک تحرک اجتماعی رهبر ندارد نمیداند زیر کدام پرچم برود و طبیعی است که بخش فکور این جنبش، بخشی که خود را روشنفکر میدانند، برود و سعی کند جوابهایش را پیدا کند. اگر پرچمی باشد که سریع آنرا بلند میکند و حوال آن متحد میشود. اما تا وقتیکه این پرچم غایب است و با آنقدر بلند نیست که آن را ببیند طبیعی است که میروند و سعی میکنند با مطالعه جوابش را پیدا کند. من فکر میکنم بحث بر سر سرخوردگی به این وسعتی که شما مطرح کردید نیست. بیشتر سؤال و نا روشنی است، بیشتر جواب پیدا نکردن و دنبال جواب گشتن است. این تلاش به نظر من کل فضای بعد از دوم خرداد را رقم میزند و همانطور که یکی از رفقا گفت به نسبت سال قبل تفاوتی هم کرده است. سال گذشته درست در مقطع ۱۶ آذر کمونیستهای کارگری دست بالایی داشتند، فشار ما بر کل الیت روشنفکری جامعه بسیار سنگین بود. امسال موقعیت ما به عنوان صاحبان اصلی ۱۶ آذر (چون حقیقتا صاحب اصلی ۱۶ آذر سال گذشته ما هستیم) ضعیفتر شده است و در مورد دلایل آن بارها صحبت کرده ایم. جدایی حکمتیستها از آن حزب قدیم و اتفاقی که افتاد جریان مارا

تضعیف کرد و طبیعی است به هر درجه موقعیت ما ضعیفتر باشد آن پرچمی که مردم باید دورش جمع بشوند هم به بلندی پارسال نخواهد بود. این موقعیت را به پای سرخوردگی فعالین نوشتن بنظر من اشتباه است.

مصطفی اسد پور: این تمایل به برویم بخوانیم و به اصطلاح مطالعه چقدر وسیع است؟

اسد گلچینی: نکاتی که گفته شد و نکته ای که کورش گفت مساله سردرگمی و یا چیزی که من میگم حاشیه ای شدن چپ در دانشگاه واقعی است. باید این را دید شناخت و تغییر داد. از یک طرف مساله صفی که وجود داشته باشد که خط و پرچم ما را در دست داشته باشد خود مشکل است و سر درگمی که از اینجا ناشی هم میشود و مساله بعدی خفقان شدید و یا استبدادی است که در دانشگاه وجود داشته است. در سال گذشته کار رژیم و کمیته های انضباطی، اخراج فعالین و رهبران هر مبارزه و حرکت رادیکالی از دانشگاه بود، دانشجویان زیادی را بیرون انداختند و محروم کردند، و از سازماندهی مبارزات و متشکل شدن دانشجویان تلاش کردند جلوگیری کنند. و یا تاثیری که دیگر گرایشات سیاسی و تشکل های ملی و اسلامی روی این فضا داشته اند. به نظرم این را باید به رسمیت شناخت که خود چپ، دانشگاه و مبارزات دانشجویی از روش و سنت و پرچم خود هنوز آنچنان بهره مند نیست که مستقل از هر وضعیتی به بقای خود و باز تولید خود بپردازد، فکر میکنم که چپ باید معطوف به شعارها و خواستهایی بشود که خودش مدتی قبل داشت، شعار آزادی و برابری که بدرست بهرام توضیح میدهد که در ۱۶ آذر در دانشگاه میدانی داشت و فضایی را گرفته بود

به نظر من کل دانشگاه هم دقیقاً مانند جامعه، که چگونه خواست سرنگونی جمهوری اسلامی و آزادی و برابری، مطالبه اش است باید باشد و اینجا هم همان پرچم باشد. این کانال و راهی برای بیرون آمدن از سردرگمی است. این پرچمی است که چپ و دانشجویان مبارز را به حکمتیست ها وصل می کند. این کاری است که صف ما در برابر خودش در دانشگاه و نسبت به کاری که در دانشگاه باشد دارد.

راه حل های مختلفی که در دانشگاه و توسط گرایشات دیگر مطرح میشوند بنوبه خود این سردرگمی و آشفتگی را منعکس میکنند، مثلاً بحث تشکل و یافتن و یا "کشف" اسم تشکل. آیا این راه حل و پاسخ به مساله تشکل در دانشگاه است؟ بنظر من اینها اصلاً راه حل نیست. راه حل برگشتن به همان بستر اصلی جنبش سرنگونی است، خواست واقعی که مردم در ایران دارند آزادی و

برابری است که در دانشگاه هم معنی خودش را دارد. مساله مهم و تعیین کننده برای ما و دانشگاه اصل مبارزه ای است که در جامعه وجود دارد. ما باید هر مبارزه ای در دانشگاه را به سرنگونی و خواست آزادی و برابری ربط بدهیم.

مصطفی اسد پور: امروز در تعداد زیادی از شهرها دانشگاه وجود دارد و صحبت از حدود یک میلیون دانشجوی است. آیا واقعا میشود همه را حول شعار آزادی و برابری متشکل کرد؟ شیوه ها و ابزارهای پوشاندن این جمعیت کدام است؟ امکانات را از کجا باید پیدا کرد؟ و بالاخره تکلیف همان مبارزات بر سر ژتون غذا و خوابگاه چه میشود؟

کوروش مدرسی: فکر می کنم نکاتی که اسد گفت، نکات درست و خوبی بود. فعال دانشجویی بالاخره برای ژتون هم حتما مبارزه می کند و همه دانشجویها مبارزه می کنند. اما همه می دانند که این مبارزه در محیط دانشگاه در ایران، به همان دلایلی که قبلا اشاره کردم، پرچم یا بهانه ای است برای مبارزه سیاسی. اعتراض سیاسی است، دانشجوی زورش نمی رسد، میرود از آنجا شروع می کند این را همه می دانند. همه میدانند که موضوع سیاسی است. به همین دلیل طرفداران رژیم حتی گران تر هم غذا را بخردند اعتراض نمیکنند. چون میدانند موضوع سیاسی است... در نتیجه مساله مهم این نیست که اعتراض از کجا شروع میشود. از جایی که امکانش هست شروع میشود، از جایی که ”پا میدهد“، از جایی که اتفاقی می افتد یا سنت دارد شروع میشود، میتواند از ژتون شروع شود، میتواند ۱۶ آذر باشد، میتواند از ۱۸ تیر باشد، میتواند از انتخابات باشد. از کجا شروع شدن مهم نیست. از هر جا که بتوان شروع کرد، باید شروع کرد. اما کاری که باید کرد این است که باید رهبر این مبارزات شد. چنین کاری یک بعد سیاسی دارد، که اسد هم توضیح داد. یعنی تبدیل کردن یک شعار رادیکال به شعار اصلی یا شعار محوری. شعاری که فعلا جامعه بعنوان شعار رادیکال به رسمیت شناخته زنده باد آزادی زنده باد برابری است. این حرف به این معنی نیست که هر جا دانشجوی جمع شوند فقط همین را می گویند. بلکه معلوم است که طرفداران زنده باد آزادی و زنده باد برابری دست بالا را دارند. مثل دو خردادپها وقتی که دست بالا را داشتند رنگ و بوی خودشان را به هر اعتراضی میزدند. اینجا هم همینطور است. واضح است که بهترین حالت این است که همه دانشجویها بیایند و بگویند زنده باد آزادی، زنده باد برابری. مطمئن باشید اگر این اتفاق بیفتد چند روز بعدش مردم با همین شعار به خیابان می آیند. یعنی اینها اتفاقات ایزوله نیستند. کاری که من فکر میکنم باید انجام شود این است که ما بلحاظ سیاسی باید تضمین بکنیم که وقتی میگوئیم چپ دست بالا پیدا کند، رهبری پیدا کند، یعنی تبدیل به یک بینش به یک جنبش هرژمونیک در دانشگاه شود. همانطور که دو خرداد فقط با یک شعار نبود با هزار رنگ به میدان می آمد که همه

میدانستند دو خرداد است، باید در دانشگاه معلوم بشود که چپ، که هزار نوع شعار دارد و مهمترین آنها زنده باد آزادی زنده باد برابری است، چپ از نوع ما، دست بالا دارد و فضای دانشگاه دستش است و میتواند وقت خودش مبارزه را با بخش دیگر جامعه هماهنگ کند. اینکه حزب ما بتواند مبارزه دوتا محل مختلف را را با هم هماهنگ کند مشروط به آن است که در این دوتا جا یا یکی از آنها چنین نفوذ و تسلطی داشته باشیم.

اما در کنار این، دانشجوی در محله هم زندگی میکند. بخشی از جوانان محل، بخشی از "بچه های جوان" است. بعنوان کمونیست محل، شبکه های مبارزاتی در محل را باید تشکیل بدیم، بعنوان آدم اجتماعی در کار دفاع از حقوق کودک باشیم، در کار مبارزه برای رهایی زن باشیم. دانشجوی فقط شغلش این نیست صبح که رسید دم در دانشگاه تازه کارش شروع بشود. در محل زندگی دانشجوی کمونیست ما هنوز همان کمونیست است که درگیری با مسائل اجتماعی است. خیلی ها بعد از فارغ التحصیل شدن هم ارتباط شان با دانشگاه حفظ میکنند. باید بعنوان مارکسیست سعی کند میخ این جنبش را بکوبد و به اصطلاح آن را بر سایر جنبش ها و جریانات جامعه سितره بدهد. دانشجو را فقط نمیشود بعنوان دانشجو شناخت. به عنوان جوان هم میشود در باره اش صحبت کرد. بعنوان دانشجو باید از آنها بخواهیم که سلطه چپ را بر دانشگاه را تامین کنند این یعنی رهبر شدن، رهبر مبارزه مردم شدن. برای این کار اگر لازم است مطالعه کنیم، بکنیم، اگر لازم است کتاب بخوانیم، برویم بخوانیم. لابد باید همه این کارها را کرد که بتوانیم شمشیر مان را تیز کنیم که با آن بکنیم. آدمی که فقط شمشیر ذهنش را تیز میکند بدون اینکه با آن به جنگ برود، شمشیر باز نیست دکان مسگری باز کرده است. در نتیجه خود تیز کردن شمشیر ذهنی مان وصیقل زدنش کار بدی نیست، بشرطی که از آن برای جنگی که بیرون در جریان است استفاده کنیم. بخوانیم، مطالعه کنیم، گرامشی را بخوانیم، حکمت را بخوانیم، مارکس را بخوانیم ولنین را بخوانیم. هیچ ایرادی ندارد. این مطالعات اسلحه دست مان میدهد. باید در جنگی که بیرون از ما در جریان است از این سلاح ها استفاده کنیم. این رابطه بین تئوری و پراتیک، میان خواندن و مطالعه کردن با تغییر دادن دنیا را باید نگاه داشت.

مصطفی اسد پور: چقدر امکان ایفای چنین نقشی وجود دارد؟ امکانات سازمانی و عملی چپ محدود است. در این رابطه نقش ان جی او ها چیست؟ چقدر انکان این هست که سد های امنیتی و سرکوبگری جمهوری اسلامی را خنثی کنند؟

بهرام مدرسی : این درست است که ان جی او ها وسیعا وجود دارند اما این ها فعلا ربط مستقیمی به ما ندارند، به این لحاظ که از بیرون دانشگاه به دانشگاه منتقل شده اند، ما شاهد تشکیل وسیع این تشکل ها بوده ایم و وقتی که این تشکل ها نشان دادند که میتوانند محملی برای اتحاد مردم باشند و مفید بودن خودشان را هم نشان دادند، پایشان به دانشگاه ها هم باز شد. از این گذشته من راستش طرفدار این هستم که وسیع ترین فعالیت برای تشکیل ان جی او ها در دانشگاه ها و محلات شکل بگیرد. بالاخره امکان "دولتی" و "قانونی" است که باید مثل هر امکان دیگری حکاکتر استفاده را از آن کرد. آیا این میتواند سد خفقان پلیسی یا امنیتی رژیم را کنار بزند یا نه را من فکر نمیکنم به این مسله در این سطح بشود جواب داد. اینکه امروز چه ظرفی یا چه تشکلی میتواند بهترین ابزار برای هم حفظ آن امنیتی که شما به آن اشاره کردید باشد و هم بتواند کل آن اقدامات خوبی را که اسد گلچینی و کورش مدرسی به آن اشاره کردند را اجرا کند، نمیتوان از اینجا هیچ نسخه ای پیچید و جواب آری یا نه به این سوال داد. این به توازن قوای محل ربط دارد، به کل اوضاع سیاسی به رابطه مردم با رژیم و رابطه ما با مردم و به امکانات رفقای حکمتیست در هر محلی. این میتواند دسته وسیعی از انواع تشکل ها باشد، وسیع به وسعت زندگی و مبارزه مردم و جوانان. اما در رابطه با یک نکته مایلیم نظرم را بگویم. در ابتدای بحث گفتیم که دانشجو از سر سیاست به مبارزه وسیع روی آورد و به همین جهت از مکان دوم خرداد استفاده کرد. کورش مدرسی بدرستی اشاره کرد که خواسته های "صنفی" دانشجویان از بدی غذا و شرایط خوابگاه ها و غیره ویا قوانینی که در دانشگاه ها حاکمند جلوتر نمیرود، بنابراین اگر همه اینها را قبول داریم، تنها تشکلی که از سر سیاست توده دانشجو را مخاطب قرار دهد، اقبال بیشتری برای بزرگ شدن و انجام کارهای موثر خواهد داشت. شما فابده یک تشکل را برای احراز اهداف سیاسی معینی به دانشجویان نشان دهید، فردا هزار نفر هزار نفر عضو می شوند. این خاصیت اعتراض دانشجو در جامعه است. به همین اعتبار اگر در توازن قوای معینی ما حکمیتسها ویا احزاب سیاسی دیگر، دفاتر رسمی خودمان را در دانشگاه ها دایر کنیم، همان اتفاقی که در انقلاب ۵۷ افتاد، همین مبنایی برای رجوع وسیعترین توده دانشجو و نه تنها دانشجو به این تشکل ها و دفاتر خواهد بود، نکته ام این است که سیاست در دانشگاه در مرکز توجه و تحرک قرار و بنابراین تشکل ها و جمع های سیاسی هستند که میتوانند، توده وسیع دانشجو را بخودش جلب و جذب بکند.

من تا آنجا که امکانش را داشته ام بارها از رفقا و فعالین دانشجویی خواسته ام که شوراهای صنفی دانشجویی را فعال کنند و سعی کنند که دانشجویان را وسیعا تشویق به عضویت در این شوراهای بکنند. در جاهایی البته جواب مثبت گرفته ایم و این شوراهای صنفی کمی جلو آمده اند ولی در سطح کل کشور که به آن نگاه میکنید ناموفق بوده است. دلیلش به نظر من همان فشار "جنبش

سیاسی“ در دانشگاه است که به آن اشاره کردم، فشار به معنی منفی کلمه را نمی‌گوییم. این واقعیت امروز دانشگاه در ایران است. بخاطر این واقعیت است که استقبال چندانی از فعال کردن شورای صنفی دانشجویی یا کلوبهای کوهنوردی هنری یا ارگانهای دیگری نمیشود. ضمن اینکه هنوز هم فکر میکنم که هر جا که امکان درست کردن هریک از این ارگانها را داریم باید بلافاصله دست بکلی شویم، اما همانطور که گفتم سیاست است که در دانشگاه مردم را اینطرف و آنطرف میکند و مساله را از این سر باید بیشتر مورد بررسی قرار داد.

دقیقا همین دلیل است که از فلان ان جی او که یک مسله اجتماعی معین (و به این اعتبار سیاسی معین) را دستور کار قرار داده، شدت استقبال میشود و تعداد اعضایش زیاد و زیادتر میشود. به این جهت فکر میکنم که ان جی او ها در دانشگاه ها میتوانند شانسی داشته باشند، به این جهت به نظر من از این امکان اجتماعی باید وسیعترین استفاده را کرد. این شامل نشریه هم میشود، طی چند سال گذشته انواع نشریات دانشجویی مختلف در دانشگاه های کل کشور منتشر میشوند. بعنوان اقدامی فرهنگی از انتشار این نشریات استقبال شده است، ولی نشریه را که ورق میزنید می بینید که خبری از فرهنگ به آن معنی در آن نیست، همه اش سیاست است و سیاست. شعر و داستان هم که چاپ میکنند، ته آن بحث در مورد اوضاع سیاسی را مبینید. بحث در مورد مارکس و لنین و تروتسکی که جای خود را دارد. نکته آخرم این است که اگر در مورد تشکل در محیطهای دانشگاهی فکر میکنیم باید این فاکتور سیاست را پررنگ و بزرگ بنویسیم.

مصطفی اسد پور: در مساله تشکل یابی چه حلقه های گم شده ای هست و مشکل کدام است؟

اسد گلچینی: بنظرم اگر زدن تشکل در دانشگاه آزاد باشد و دانشجویان بتوانند مبارزاتشان را متشکل پیش ببرند مهم است. دانشگاه مثل هر مرکز تجمع مهم دیگری است مثل کارخانه که هزاران نفر دور هم و زیر یک سقفند، مسایل مشترکی دارند و براحتی میشود جمع شد و روزنامه‌ره انداخت و سریعا آنها را به هم رساند و همدیگر را مطلع کرد. از این لحاظ اگر تشکل ها وجود داشته باشند و کارشان را بتوانند بکنند، ما فعالیتیمان را متشکل بکنیم، جامعه و دانشگاه قدم های جدی به جلو بر می دارند. بهمین دلیل و از همان سال های اولیه سر کار آمدن رژیم بانقلاب فرهنگی و اعدام رهبران و دانشجویان مبارز و چپ، سعی کردند تشکل ها و رهبران مبارز و کمونیست را از جلو پا پر دارند تا دیکتاتوری را حاکم کنند. در حال حاضر هم تمام تلاش رژیم و دستگاه های اطلاعاتی اش در همین جهت است. دانشجویان زیادی را که خواسته اند مبارزه ای را سازمان بدهند محروم و جریمه کرده اند یا از دانشگاه دور کرده اند. بنظرم مساله این است که تمام مبارزاتی که در دانشگاه

هست از سلف سرویس و شهریه یا حکم و زندانی کسی و یا متوقف کردن و بستن روزنامه ای، بنظر من هم همه اینها سرعت میتواند تبدیل به مبارزاتی تبدیل بشود که مستقیما به برداشتن خفقان، استبداد و خود رژیم منجر میشود. به همه اینها مستقیما ربط پیدا میکند بنابراین این خود مبارزه است که باید سازماندهی و متشکل شود، عمومی و سراسری شود و تناسب قوا را تغییر بدهد. این مهم است که رهبرانی وجود داشته باشند که این تشخیص را میدهند و از هر حرکتی استفاده میکنند تا توده دانشجویان بهم وصل شوند. مخصوصا با باز شدن دانشگاه ها این امکان سرعت برای کسانی که تصویر روشنی دارند سرعت باز می شود. این برای چپ و بویژه حکمتیست ها مهم است که در دانشگاه صف خود را داشته باشند. اگر شبکه های کمونیستی وجود داشته باشد و دانشجویان را حول خط حکمت متحد و منسجم کنند میتواند روی مبارزات روزانه دانشگاه از روزنامه و سخنرانی و تا هر نشانی از آپارتاید جنسی و سرویس و غیره تاثیر بگذارند. امکانی است برای رهبران که بتوانند جلو بیفتند و شبکه های خودشان راداشته باشند، شبکه دانشجویان کمونیست که سرعت به بقیه رهبران دانشگاههای سراسر کشور وصل بشوند. به هر حال به نظر من سازماندهی مبارزه اساس است. روشنی در پرچمی که بدست دارند، پرچم آزادی و برابری که کمونیستها جلوی این مبارزات بگذارند و بتوانند در مقاطع و مناسبتها مختلف این جرقه ها را بزنند و سنتهای ماندگار مبارزه و تشکل را برقرار کنند.

مصطفی اسد پور: کورش مدرسی، از یک طرف صحبت از این میکنید که باید علنی کار کرد، از طرف دیگر میگوئید مارکس را بخوانند، منصور حکمت را بخوانند و کل فعالیت سیاسی را پیش ببرند. در مقابلش سرکوب جمهوری اسلامی هم هست. چگونه میشود این دو عامل را باهم در نظر گرفت. اسد گلچینی از شبکه های کمونیستی صحبت میکند و بهرام مدرسی هم به اشکال دیگری اشاره کرد، چگونه میشود همه این اشکال را درهم ادغام کرد و در مقابل خطر جمهوری اسلامی آسیب پذیر نشد؟

کورش مدرسی: ببینید، در محیط دانشگاه با همان منطقی که به آن اشاره کردم همکاری بکنید معنی سیاسی پیدا میکند. تشکل برای خوابگاه هم درست کنید، انجمن حمایت از حیوانات هم درست کنید سیاسی میشود. این واقعیت جامعه ایران است. در نتیجه راستش من مساله ای ندارم که چه نوع تشکلی درست کنند. هر نوعش را که میتوانند درست کنند باید این کار را بکنند. چون هر تشکل امروز در دانشگاه یعنی به هم بافتن آدمهای مخالف رژیم و یعنی محیطی که قرار است ما در آن رهبر شویم. این محملی است که قراره ما به وجودش بیاوریم، به هم متصلشان کنیم و ایزلش کنیم. در نتیجه هر نوع تشکلی میتواند جواب بدهد. هم اکنون ان جی او ها در ایران نقشی پیدا کرده اند که هیچ جای دنیا ندارند. ان جی او هیچ جا ابزار مبارزه نیست. در ایران ابزار متشکل شدن

شده است. ایرادی ندارد. اگر این نقش را بازی میکند باید از آن استفاده کرد. ما فقط یک شاخص داریم. این فعالیت علنی است. در نتیجه مجبورید در چار چوب تناسب قوای علنی در آن فعالیت کنید. در نتیجه کاری که میتوان در این نوع تشکل ها انجام داد به اوضاع و احوالی که امروز بر قرار است برمیگردد. سازمانهایی که بوجود می آیند تابع موازنه قوا هستند. در این چارچوب لاقبل فعلا نمیشود رفت و مرگ بر جمهوری اسلامی گفت. این قالب ها علنی هستند، یعنی آدم هایی با اسم و رسم در گیر آن هستند. رهبران سیاسی که نمی توانند مخفی باشند و رهبر باشند. علنی هستند و مثل هر فعالیت علنی حرفی که میزنند و کاری که میکنند تابع تناسب قوا است. اما شرط ما این است که اصولی را باید رعایت کنیم. ما نباید منشا هیچ حرکتی بشویم که توهم به وجود میآورد. ممکن است مرگ بر خامنه ای نگوئیم ولی باهیچ محملی درود بر خامنه ای هم نمی گوئیم. ممکن است نتوانیم بگوئیم مرگ بر حکومت الله یا اسلام. اما در شرایط نامناسب حداکثر این مساله را ” مسکوت “ میگذاریم. در بهترین حالت شوراها را بوجود می آوریم. ولی امروز هر تشکل علنی که بشود را باید بوجود آورد و آنها را بهم وصل کرد. چیزی که ما را حفظ می کند. مثل هر جای دیگر، شبکه ارتباطات محفلی دانشجویان کمونیست و بخصوص حکمتیست است که با هم در روابط طبیعی شان مسائل شان را حل می کنند با هم ارتباط میگیرند. بر روابط طبیعی تاکید میکنم. روابطی که در آن تمرکزی وجود ندارد. شبکه روابط طبیعی است که کمونیست ها و حکمتیست های مثلا دانشگاه اهواز را به دانشگاه سنج، بندر عباس را به کرمانشاه، کرمانشاه را به مشهد و غیره وصل می کنند. این شبکه ها فی الحال وجود دارند. امروزه کتاب های مارکس غالبا علنی خرید و فروش میشوند و یا میشود از اینترنت آنها را گرفت. توازن قوا طوری نیست که اگر در خانه کسی کتاب مارکس را پیدا کنند دچار درد سر عجیبی شود.

من فکر می کنم هر نوع تشکلی که بشود ساخت را باید ساخت. کلوب، نشریه، نمایشگاه، تئاتر، گروه کوهنوردی، ان جی او، و غیره هر چه که میشود ساخت را باید ساخت. هدف این است که مردم را به هم ببافیم، آنها را جمع کنیم، متحد کنیم و محمل عمل مشترک و ارتباط بوجود بیاوریم. اینها ابزار های ما هستند، برای رهبری کردن باید متحد کرد. یک سخنران خوب الزاما یک رهبر نیست. رهبری چیزی بیشتر از حضور و سخنرانی در اجتماعات و یا در رادیو و تلویزیون است. رهبر کسی است که مردم را متحد میکند، از جایی به جای دیگری میبرد، محمل سازمان یابی میشود و غیره.

در بطن چنین شبکه ای از انواع تشکل های مختلف، شبکه دانشجویان حکمتیست باید نقش سلسله اعصاب و مغز این حرکت را بازی کنند. به لحاظ امنیتی این امن ترین شکل فعالیت است. چون همه در یک رابطه طبیعی با هم آشنا شده اند نفوذ پلیس در چنین روابطی مشکل است

حزب ما، بهرام مدرسی یا اسد گلچینی یا هیچکس در ایران هیچ دو نفری را در یک رابطه غیر اجتماعی و غیر طبیعی به هم معرفی نمیکنند. این شبکه های طبیعی همین امروز تا درجه ای کلر میکنند. اگر کتابی را به بندر عباس بفرستید یک ماه بعد از ارومیه سر در می آورد، کتابی که به سنج برسانید یک ماه بعد از اهواز و گچساران سر در میاورد. این شبکه ها باید هم ستون فقرت و هم سلسله اعصاب اعتراضات دانشجویی شوند. نوع تشکل در واقع شکل رو به بیرونی است که این ارتباطات، همراه کل روابط توده ای و اجتماعی پیرامونی خود در یک دوره معین و در یک محیط معین، در یک دانشگاه یا در یک شهر معین به خودشان میدهند. هیچ شکل ازلی و ابدی وجود ندارد. قانون سر انگشتی این است که هر چه بزرگ تر شوید، هر چه بیشتر بر عمل مستقیم و دخالت مستقیم مردم، اینجا دانشجویان، متکی شوید و تناسب قوا را عوض کنید بهتر است. توصیه لم این است که هر تشکلی که میشود درست کرد را درست کنیم. گفتم روزنامه، مجله، گروه کوهنوردی، تئاتر، ان جی او، نهادهای دفاع از کودکان، نهاد ها و سازمان های مبارزه برای رهایی زن و یا حمایت از زنان، کانون های فرهنگ، نقاشی، رقص، موزیک، و غیره. اگر هر کدام از اینها با ۵۰ نفر سروکار داشته باشد، معنی این است که ده تا از این تشکل ها ارتباط شما را با ۵۰۰ نفر دانشجوی فعال برقرار میکند که میتوانید رویشان کار کنید، خط بدهید، متحدترشان کنید و محور تحرک در ابعاد وسیع بشوید.

مصطفی اسد پور: سوال آخر من در مورد ۱۶ آذر است که داریم فعالانه برایش کار میکنیم. چرا ۱۶ آذر مهم است؟ آیا این یک شاخص برای رفتن به سمت انتظاراتی است که مطرح شد؟ به نظر شما ۱۶ آذر چه میشود کرد و تا کجا میشود پیش رفت؟

بهرام مدرسی: ۶ آذر یک امکان است و به عنوان یک امکان باید از آن حداکثر استفاده را کرد. نمیشود از ۱۶ آذر انتظار داشت که رژیم اسلامی را سرنگون کند، این یک روز است با یک امکان معین. فرصتی است که به بهانه آن جامعه را خطاب قرار دهیم و تلاش کنیم که حرف حکمتیستها را بشنود و حول شعار زنده باد آزادی و برابری متشکلتر بشود. این در درجه اول به بستگی به این دارد که صفی از رهبران کمونیست و حکمتیست در محیط دانشگاه باشند و این را تضمین کنند. این صف البته وجود دارد، مهم این است که ما حکمتیستها این صف را بخودمان جلب کنیم، قانع کنیم که دست در دست هم بگذاریم. نکته دوم اینکه، باید کاری کرد که حتی اگر رژیم تلاش کرد مثل ۱۸ تیر گذشته شرایط سنگینی را تحمیل کند که امکان اعتراض را از دانشجویان و مردم در دانشگاه ها بگیرد، ما چنان فضای سیاسی را در دانشگاه ها و محیطهای تحصیلی و همه جا حول شعارها و مطالبات قطبی کرده باشیم که به هر حال ما برنده باشیم، حتی اگر دانشگاه را هم قفل و

زنجیر کنند. اگر فرصت سازمان دادن اعتراضات و تظاهراتها را از ما بگیرند، (که امکان کم نیست) ما برنده باشیم، چون شعارها و مطالباتمان وسیعاً فضای سیاسی را تحت الشعاع خود قرار داده است. برنده از این لحاظ که صفی از رهبران دانشجویی دستشان را در دست حکمتیست ها گذاشته اند. اگر ما بتوانیم این ها را تضمین کنیم، آنوقت چه تظاهرات باشد و چه نه ما برنده خواهیم بود. ما البته تلاش خواهیم کرد که تظاهرات باشد و خوب هم برگزار شود، اما اگر رژیم به اصطلاح سفت بگیرد، نه خودمان خودکشی میکنیم و نه کسی را تشویق به آن میکنیم. اگر توازن قوا اجازه نداد ممکن است به همه بگوئیم که امروز به تظاهرات نروید. قصد نداریم کسی را زیر باتوم سپاه بیاندازیم به هر حال هر اتفاقی که بیافتد ما کاری خواهیم کرد که صف حکمتیست ها محکمتر از این روز بیرون بیاید.

اسد کلچینی: سنت ۱۶ آذر از سال گذشته به سنت آزادیخواهی و برابری طلبی رادیکالی تبدیل شد و این سنت را باید ادامه داد، اگر بتوان این سنت را ادامه داد میتواند به موضوعی که همه دانشگاه را در بر بگیرد تبدیل شود، میتواند شروع یک دور جدید باشد. با توجه به همه حساسیت ها و خفقتانی که هست مهم است که این روز را تدارک ببینیم. نه تنها در دانشگاه تهران بلکه در چند دانشگاه مهم دیگر در سراسر کشور، روز ۱۶ آذر باید به روز مهمی تبدیل بشود، روز ۱۶ آذر و ادامه مبارزه ای که سال گذشته بنیاد گذاشته شد در همه روزنامه و سخنرانی و تجمعات دانشگاهها آنچنان مطرح شود که ۱۶ آذر برگزار بشود.

گورش مدرسی: فکر میکنم اولاً، همانطور که بهرام و اسد گفتند، ۱۶ آذر یک مناسبت یا یک بهانه است. ثانیاً ۱۶ آذر امسال روز سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، یعنی روزی نیست که مانقشه میریزیم که دانشجویان را به خیابان میکشانیم که جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. ۱۶ آذر یک روز سیاسی است. روزی که دانشجویان اعتراض می کنند. در این پروسه، چه تدارک و چه برگزاری آن، صرفنظر از اینکه در خود ۱۶ آذر برگزاری اجتماعات بزرگ ممکن باشد یا نباشد، باید دانشجویان و مردم را متحد تر کرد، با رهبر تر کرد و در جهت همان نقشه ای که بالاتر گفتیم حرکت کرد. بحث کردن، این و آن را دیدن، رابطه گرفتن، برنامه ریزی کردن، بسیج کردن، دولت را خنثی کردن، فشار آوردن، تاکتیک زدن، و غیره همه بخشی از پروژه رفتن به استقبال ۱۶ آذر، یا مناسبت های دیگر شبیه آن، است. تدارک موفقیت آمیز ۱۶ آذر، به همان معنی که گفتم، یکی از اقدامات یا پروژه هائی است که باید اعتراض دانشجویی را متشکلتر کند، به اعتراض دانشجویی پرچم و رهبری بدهد و آن بحران رهبری را که راجع به آن صحبت کردیم را کاهش دهد. در نتیجه کسی،

مثل ما، که می‌خواهد این اعتراضات دانشجویی متحد تر بشود و کسی که، مثل ما، فکر میکند این اعتراضات مهم است، به استقبال این کار میرود. تلاش میکند این اجتماعات هرچه بزرگتر و رادیکال‌تری شکل بگیرد. سعی میکند حول ۱۶ آذر، مثل هر مناسبت دیگری، این جنبش را متحد تر، و با رهبر تر کند. امسال هم همین طور است. ۱۶ آذر سال گذشته روز چپ جامعه بود، روز شعار آزادی برابری بود. امسال باید سعی کرد ادامه همان سنت و پروسه باشد. باید سعی کرد اعتراض هر چه وسیع‌تری را شکل دهیم، دانشجویان را متحدتر کنیم، پرچم و رهبر به این اعتراض بدهیم، کمک کنیم که اعتراض دانشجویی یک تصویر میلنانت تر و رادیکال‌تری از خودش پیدا کند. تناسب قوا به نفع این پرچم و تصویر تغییر کند. همه اینها اهداف ما در اعتراضات ۱۶ آذر است. ۱۶ آذر تنها خود روز ۱۶ آذر نیست. کل کارها و مقدماتی قبل و بعد از آن را هم شامل میشود. خود روز ۱۶ آذر یک لحظه از پدیده ۱۶ آذر است. در نتیجه تلاش میکنیم وسیع‌ترین اعتراض را سازمان دهیم. در روز ۱۶ آذر ممکن است جمهوری اسلامی همه دانشگاهها را ببندد یا حکومت نظامی اعلام کند، ممکن است وضعی پیش بیاید که، علیرغم تلاش ما، آن روز تظاهرات بزرگ ممکن نباشد، آنچه که مهمتر از هر چیز است و برای ما شاخص اصلی است این است که روز ۱۷ آذر باید دانشجویان ما به نفع خط ما و رادیکالیسم ما آگاه تر، متشکل تر و رهبر تر شده باشند. این کار دست همه ما و بخصوص بچه‌های حکمتیست دانشگاهها را می‌بوسد که این نقش را بازی کنیم و یک قدم به سمت حل "سردرگمی" برداشته باشیم. روز ۱۷ آذر همه بگویند حکمتیستها خوب کار کردند. و واقعا خوب کار کرده باشیم، روحیه‌ها بالا تر باشد، همه متحد تر باشید، با هم رفیق تر باشند، خط دار تر، و همه به حکمتیست‌ها، به خطشان، به حزبشان و به آدمهایش با دیده مثبت تر و تحسین‌آمیزتری نگاه کنند. ۱۶ آذر باید اعتراض دانشجویی و اعتراض سیاسی را در جامعه ایران را یک قدم جلوتر ببرد و آنرا متحد تر کند.